

و گاه نیز نوشته هایشان را از روی هست شاگردانش کس کرده اند البته بدین ذکر متنب و اگر در این مورد تا کنین سکوتی صورت گرفته. آقای برامش خودش پاسخ گو است. اما از طرف شاگردان او دلیل اجابت بوده و بس. زیرا فکر کردیم وقتی دیگران عتاب نور گرشن شاعران یا نویسندگان ما می خوانند و به طریقی مختلف معلم به توبه شخصیت آن ها می پردازند ما سعی کنیم بمانی بنگردیم یا بچسبیم. اما اشکار هوشمان سکوت ما را دلیل رعایت یا ضعف تلقی کرده اند. راسی اگر روزی روزگاری برامش و شاگردانش از صفحه ی روزگار محو شوند پسند ما از چه چیزی صحبت خواهند کرد مگر چند لیل که رفا برای یکی از هنرمندان غیرامی کشور بزرگداشتی برگزار می کنند پس از تهنیت ها و تحویل ها و دست پوسی ها و روبروسی ها وقتی آن هنرمند جلیل پشت توپون قرار می گیرد برای خوش آمد رفا اول چند فحش ابدار تبار برامش نمی کند. شب آن کار چند خاصیت دارد اول آن که وقتی جمعی شبته چشم به عظمت نوشته ها و توپون و میکروفنی میگردانند از احتیاطات. چه کاری سبیل تر از فحش دادن آن هم در مورد شخصی غایب. خاصیت دوم این است که این فحش ها تندی کمندوی بعد از ظهورهای تابستان است و کوچک پس کوچه های کوکبی و نوجوانی جادایی برای گوینده و شنندگان دیگر حاضر در چشمه. سوم این که باعث گسترش تاثیر می و از آگاهی زبان شاعران و نویسندگان و رفا می شرکت کنند می شود. همین و از آن که گاه با قاطعیت تمام می گویند برامش نه نویسنده است. نه شاعر و نه منتقد و وقتی با آن ها وارد بحث می شویم در می یابیم که نه تنها هیچ کدام از آثار برامش را نخوانده اند بل که نام آثارش هم به گوش شان نرسیده این باعث که در می یابیم چون او تو جایی از حزب یا گروه خاصی یا از شعر و نوشته ی شاعر و نویسنده ای که متعلق به این حزب بوده است که در این قضیه از رویایی به رویایی دیگر منتقل و به کینه ای اولی تبدیل شده است.

راسی قضیه برامش، شاگردان و تئوری های جدید او با مثل قضیه ی مردم سالاری است. زیرا وقتی برای اولین بار این کلمه وارد حوزه ی زبان فارسی شد خیلی ها وحشت زده فکر کردند مردم سالاری عبارت است از دیوبی و دوسرو و بی شاخ و دم اما حالا هر کجا کلام باشد این کلمه مثل شاق و نبات از دهان مبارکشان می ریزد و هر جا لازم نباشد چاقش می کند بر سر مردم.

آقای فلاح تعجب نکند که چرا شما را مخاطب قرار دادم حرف های شما برای من یادآور روزهای از دست رفته ی جوانی و تداومی خاطره های بیست و چند سال پیش است و مطمئناً لیوات شهرد کرمیان که در کلاس های درس و تفریح های این هیئتی می گفتند همه نفر در کرمیان قرآن را خوب می دانند خود بنده و خا رحمت کند پدر بنده و خفا حفظ کند پسر بنده و ۷۰ حکایت شمس است که در هفت صفحه تکلیف کس قرین شعر فارسی را روشن کردید تا رسیدیم به شعر دوری پنجم یا سه گرایش شاعرانی.

گرایش اول شامل شاعرانی است با واکنش های سخت افکار و مخالفان گراشه نظیر کسر اعصابی، کوروش همه خوانی، فیا المادین خالقی، گروانز موسوی، نازنین نظام شهیدی و... که کنار گذاشته می شوند.

گرایش دوم شاعرانی هستند که پیش تر از کارگاه برامش بیرون آمده اند و هنوز حاصل کار آن ها چندان قابل توجه نیست [سپوزده شانس]

اما گرایش سوم در واقع آخرین گرایش که بیش ترین تحول و دست آورد را برای شعر فارسی تا گذشته تا امروز در ایران آورده و شاعران آن عبارتند از مهرزاد فلاح و مهردادان مهرادانی که دستخاسته از کارگاه پیش از گمنامی رفا در یکی از ولدی های هفتگانه از پا در می آید و سرانجام آن کس که به سوسنل سیوح می رسد مهرزاد فلاح است یا چهار دفتر شعر به عنوان شاعری پرکار که فروتنانه دلیوری را به خوانندگان ما می گذارد.

آقای فلاح عزیز زنی اصناف معلم ادبیات شهر ما که پدر و پسرش هم خوب قرآن می خوانند.

۳. آبکش شمس که زحمت کشیدید در دو صفحه تکلیف خالفا و مایون و سعدی، حنلقی از رویگی و بعد از همه روشن می کردید.

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند تا همه سوسه دانه ی بی کاری گیرند دوست عزیز، شاعر گرامیها جناب آقای مهرزاد فلاح من هم تداومی شاعری ندارم نه برابرم فرق می کند که در فرمول مجهول آقای باها چاه می جز، کدام یکی از شاگردان آقای برامش این استعداد کجا استعداد یا بر استعداد قرار میگیرد و نه به دلیل گرفتاری های مختلف و شقیه کتابها و مقالات تازه شنیدی که به صورت تالیف یا ترجمه هر روز نایغ و بیادته ی کمال می آید. بر حسب تصادف معاشی در آب که از آن بوی نایغ و بیادته ی کمال می آید. بر حسب تصادف دو سه روز پیش دوستی که به دیدارم آمده بود آخرین شماره ی «فرهنگ توسعه» را ابرسان آورد نمی دانم نامهای آشنا به خواندن مطالب مربوطه به بجزان شعر و نظرم کرد با استوار مشاهیری که در همین زمینه چند لیل در جایی از خود شده بود به در حال توفیقی بود تا حرف های شما را بخوانم. حرف های که از چند جهت برایم جذاب بود و فیهرست و آن ها را ذکر می کنم.

۱. من نیز چون شما عقیده دارم که آقای برامش به عنوان یک منتقد آرزنده نه تنها باید بل که موافق است در مورد هنر مدرسه دهی هفتاد خصوصاً ادبیات این دوره اقمه، شعر، زبان که انتقال دست آورده ای درختان داشته اظهار نظر کند. گروه خوب می دانیم آقای برامش در سن بالای شصت با توشی غیر قابل باور نه تنها معلم در آن تازه شدن است، بل که با تئوری تحسین آمیز مرتب در حال نوشتن زمان، مقاله، شعر، تریب کتاب های تخصصی و صمیمی و دانشگاهی، تلاش مضاعف، تحمل رنج لغوت و... به سر می برد اما هیچ کدام از نویسندگی که به عنوان پدر نقد ادبی ایران و بنیان گذار جدی نقد در این سرزمین پدر دوش دارد نخواهد گشت. زیرا اگر او وضعیت ادبیات معاصر را حداقل در چند صفحه پیروسی کند صفحات بسیار زیادی از سیاه شدن نجات پیدا خواهند کرد و من از این بابت به دو دلیل از شما متضمن اول آن که باعث شده گندی را که ما (شاگردان کارگاه اواسال ها به دلیل خجبت شاعری حاضر توبه می روزان آبروی این باره فریاد کنیم. دیگر این که در خوانستی شما نوحی انصاف بود شما خجبت آید که او در مورد شعر دهی هفتاد نقضات کند و این قول می کند با خصوصت شاعر یا نویسنده ای که به دلقی شخصی یا به علت این که برامش در مورد شعر او چیزی نوشته او را آماج طعن و لغت می کند و یا دیگری که معلم در حقائق و مجلات به برامش پرخاش می کند و وقتی از او می پرسی واقعاً نفرت در مورد برامش همین است؟ صادقانه می گوید: هفت، می خوانم جیلوم را بدند. او اگر فحش هم به من بدند. سرول می شوچه از قضای روزگار برامش هرگز به عمد یا به سهو چیزی به او نمی دند.

۲. آقای فلاح می خوانم از جملگی آقای پیرمان سلحشور کسک بگیم و بگویم شد تبلیغ اگر به اوج برسد به تبلیغ تبدیلی می شود و به همین دلیل آقای برامش در واقع باید از کسانی که به او و شاگردانش حمله می کنند ممنون باشد.

چون به این وسیله عدم حضور جسمانی او را در ایران بجزان می کنند و شاید می آن که خود متوجه باشند این برخورد سیاسی تاخودا گامی باشد از آن چوین هر آدم هوشمندی با یک نگاه به آئین کارهای آن ها در خواهد یافت که بسیاری از شعرهایشان را با نعت تاثیر شعرهای برامش گفته اند یا بر اساس تئوری های لو

و جهت یادآوری به آگاهی تان می‌رسانم تا آن جا که من اطلاع دارم آقایان محمد آژرد، حبیب بیگ آبهادی و علی فخری از شاگردان مستقیم آقای برهنی نبودند. بل که مثل شما و دیگران از شاعران غیر مستقیم او بوده‌اند. این مسئله را فقط جهت رفع اتهام این بندگان خدا (پرده)

شادانی فلاح گفته نامهی شاعری ندلورسا در یک مورد مدعی هستند آن هم این است که گوش من شاعر است به دلیل این که کوکلی با لایه‌های شاعرانه اختتام و تا امروز به شعر دلگرم و انتقالی دو این مورد ادعا ظلم و به همین دلیل می‌خواهم مطلبی را به عرضتان برسانم و آن این است: روزی که اولین شعر شمس آغا جانی را شنیدم به خندم گفتم تو بین این همه حیاهو یکی از کسانی که به فردا می‌رسد و خوش می‌دخشد شمس (۱) آغا جانی است و از همان لحظه از شورش لذت بردم تا امروز که نمونه‌های شعرش را در آخرین ویرایش شعر فاضل خدیجه شما در مجله ی پیام شمال دیدم شری که طبعاً برای

شما بسیار مهم است. زیرا یک بار آن را در مجله ی فانیچه چاپ کردید و نتایج نامی آن را در مجله ی پیام شماله و نام کتاب آخرتان را نیز از آن گرفتید گرچه از شعر شما هم لذت بردم اما باور کنید هنوز هم آن سطرهای مطلوب نشده ی کتاب مغایب اجباری را بیش تر می‌پسندم و در حیرت و شگفتی تا این روز دو شعر فاضل خدیجه تأکید دارید (شعری که کاتکسینی از شعرهای کتاب مغایب اجباری است) چندطور ادعا می‌کنید که کارگاه برهنی است آورد چندان نشاند است. البته در تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان از یکدیگر تردیدی وجود ندارد و طبیعی است که هر هنرمند خود به خود متأثر از خواننده‌ها، شنیده‌ها و محیط اطرافش می‌باشد اما انکار این قسبه در برابر خواننده ی نویسن که حتی با یک نگاه صوری متوجه مسئله می‌شود نه تنها پذیرفتنی نیست، بلکه این تصور را ایجاد می‌کند که شما فراموش کرده‌اید نام شمر تان را به جای فاضل خدیجه بگذارید فاضل شمس به خدیجه با متلاً فاضل خدیجه و نمونه‌های مشابه شعر شما و کتاب مغایب اجباری:

۱. دو سطر اول و یک سطر میانی شعر زیر زمین مغایب اجباری، ص ۶۹ اسلند ۱۳۳۳.

من سالواتر دانی قبول، تو از کجایی تنگ آفتاب می‌زند بیرون
اگر بگویم عشق از کنار دست تو آغز شد می‌گوید ستر چهره آفتاب
گفته است

با موهایی که ندارد، سیاه و چشم‌های درخشش

دو سطر ابتدا و یک سطر میانی شعر فاضل خدیجه شما (آقای فلاح)
با چشم‌هایی که اصلاً نمی‌ماند چه رنگی
اگر بگویم دارم به صورتی در می‌آیم شبیه خودم
چیزی نگفتم

حالا که دارد از تویی خودش (مثلاً) می‌زند بیرون

دوست عزیز جای سطر اول و آخر شعر شمس آغا جانی را چاره‌ها کنید و حاصل کار را ببینید.
۳. شعر «تو انداز شوشی» مغایب اجباری، ص ۴۵ اثر ۱۳۳۳.

تو اگر تزیی به کلام زری می‌زند

زیر کمرچه

شعر فاضل خدیجه شما

زیر پوشی است این که می‌زند

زیر گوش من مقام

ساخت و تکنیک زبانی دو سطر شعر شما دقیقاً مثل دو سطر شعر آغا جانی است (توضیح واضح‌تر)
۳. حالا این سطرهای شعر شما (آقای فلاح)

از جوب‌ها که بگذریم -
ریشی که هر چه می‌ترسدم -
باز هم باد می‌شود.
چترانی که نمی‌گذارد ... بگذریم -
این دیوانگی را زتم (تزیی مرزا) امضاء می‌کند -
شاخ می‌شود تویی چشم من کسی زیر پوشم -

قتاوت و من گذاریم به عهده ی خواننده ی بی‌گری تا این نمونه‌ها را همراه با احسن و تکنیک بیان در شعرهای «عین عاشقانه»، «مخاطبه»، «فهمیدم آن روز»، «تو انداز شوشی» کتاب مغایب اجباری ببینید.
در خانه آقای فلاح می‌خواهم بگویم:
دیگران گرچه به هنگام وادایاتی نداشتند، شکر خدا را که شما بر جور دولتی

لرزد
[و منظور از جور فقط در نگارش این مطلب است و الا از نقطه نظر انسانی و عاطفی نه من هرگز به خود اجازه ی چنین جباری را نخواهم داد و نه در شان رفتار متین و مهربان شماست]
پانزدهم

۱. شمس آفا جانی از شاگردان کارگاه برهنی است که به قول آقای فلاح (در شماره ۳۰ مجله فرهنگ توسعه) دست‌آور چندان نشاند.

نامه

حسین فرخی

آقای محمد احمدی شاعر

با سلام: تصور می‌کنم شماره ۳۶ فرهنگ توسعه با نگاه به بحران شعر می‌کرده است. تو آشفته گی‌های موجود بکاگرد و گره‌های باز کند حتماً خوب قبول است. اما باور دارم که به قول شاملو شعر کار خودش را می‌کند و به قول احمدرضا احمدی شاعر از نسل‌ها عبور می‌کند. منکر جبارت‌نویزی‌ها نمی‌توان شد اما شعر را باید با نپایه‌های تئوریک نیز سرسازگاری نیست. آدم باید شاعر باشد و بتواند زبان و نگاه خودش را بیافریند. ما می‌توانیم شعر باستانی بگوئیم و شاعران را ملهم کنیم از پیشینه‌اندان پیروی کنند و چون نقل زنده محتاج و محتالنه کار و زبان لال که استمداد تمام شده بچوانیم تا یکی دیگر بیاید و تلاقح‌های نوجوانانه ی امروز جوانانمان را دور بیزد و اثر بی‌اشغالی شعر بگوید و خیال آن‌ها این‌ها اصلاً شعر نیستند نه تکنیک‌گرا هستند، نه چند صفااتی‌اند و نه مدعا گرایی می‌کنند.

آقای احمدی جنگ بی‌بهره‌اش است. آنتس عزیزمان با معیارهای خویش می‌نویسد امروزه شعر بزرگ تلویزی و شاعران امروز از پیشینه‌ای تفکر و تخیل خالی شده‌اند. معنی کار را آسان گرفته‌اند و با کژها و نچواری می‌کنند عجیب نیست؟ من البته گاهی به یاد دوز بازی با کلمات و طبل تو خالی می‌مانم که ادیان به شعر شادمانی نسبت می‌داد و اصطلاحی که عطای کلاسیک به نیمان نسبت می‌دادند، شعر گذشته ما همان شعر نیمان بود و شاملو شاید شعر آینده با فارسی تو همین دورها و تلاش‌ها سر بر کند چه می‌داند با این حال ما می‌توانیم به پندهای تئوریک را به تالان گرامی واگذار کنیم و به شعر بیندیشیم و دست کوشش نویسیم. با چهره‌اش فکر کنیم که لابد فرم خاص خودش را نیز خواهد یافت.

باور به بحران بر ایمان جالب بود - داستان درد نداشت.

دوستدار - حسین فرخی
تهران - ۸۰/۷/۳۵